

فصلنامه علمی پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هفدهم، تابستان ۱۳۸۹: ۳۱-۴۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۳/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۲/۱۷

شاهنامه در جهان عرب

* قاسم مختاری

** محمود شهبازی

*** مژگان نصیری

چکیده

فردوسی شاعر بلند آوازه ایران زمین است که با سرودن شاهنامه به‌عنوان یکی از گران‌سنگ‌ترین آثار حماسی، در آسمان شعر و ادب فارسی درخشید. در قرن هفتم هجری، نخستین ترجمه عربی از شاهنامه توسط فتح بن علی بنداری اصفهانی، به فرمان ملک معظم عیسی ایوبی انجام شد. این ترجمه منثور و مختصر که جنبه هنری و زیباشناختی شاهنامه را وانهاده بود، تا دوره معاصر در ادبیات عربی تأثیر چشمگیری نداشت؛ اما در دوره معاصر و به فضل تلاش‌های بی‌وقفه برخی از ناقدان و نویسندگان جهان عرب، از جمله عبدالوهاب عزام که به زبان فارسی تسلط داشت و پژوهش‌های گسترده‌ای در زمینه شاهنامه به زبان عربی انجام داد، برخی شاعران و ادیبان معاصر عرب تحت تأثیر فردوسی قرار گرفته و او را الگو و اسوه شعری خود قرار دادند و از فردوسی به‌عنوان شاعری بزرگ و الگویی بی‌همتا یاد کردند؛ اما داستان‌های شاهنامه در آثار شاعران عرب چندان بازتابی نداشت، که گرایش به ادبیات غرب، ترجمه منثور و از بین رفتن ویژگی‌های ادبی آن در ترجمه و فراهم نبودن زمینه حماسه در ادبیات عربی از دلایل آن است.

واژه‌های کلیدی: فردوسی، شاهنامه، ادبیات عربی.

Qmokhtari@gmail.com

Ma_shahbazi@yahoo.com

M_nasiri@yahoo.com

* نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

** استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

مقدمه

جذابیت و زیبایی‌های موجود در کلام فردوسی و محتوای شاهنامه، موجب رخنه و تأثیر ژرف آن بر ادبیات جهان و آثار شاعران و نویسندگان شده است؛ به طوری که تاکنون در شرق و غرب عالم آثار بسیاری در تعریف و تجلیل از این اثر گران‌سنگ نگاشته شده است.

ادبیات عربی نیز مانند بسیاری از ادبیات‌های جهان بر مفاهیم عمیق و با ارزش شاهنامه واقف است. به نظر می‌رسد نخستین ترجمه از شاهنامه توسط ائیر الملک نیشابوری به انجام رسیده است (ر.ک: قفطی، ۱۹۸۸: ۱۸۰؛ نصرالله‌زاده و بهرامی، ۱۳۸۴: ۳۳۷-۳۴۱)؛ ولی نمی‌توان به این ترجمه استناد کرد؛ زیرا متنی از این ترجمه به دست ما نرسیده است، تا بتوان درباره آن و تأثیرش در ادب عربی بحث کرد. در قرن هفتم هجری ترجمه ارزشمندی توسط فتح بن علی بنداری^(۱) با حذف یک سوم از محتوا و مفاهیم شاهنامه فراهم شد که چندان نتوانست تأثیر گذار باشد؛ اما در دوره معاصر، ترجمه و تحقیق عبدالوهاب عزّام^(۲) از شاهنامه با مقایسه اصل فارسی، کم و بیش راه‌گشا بود.

همچنین از جمله پژوهش‌هایی که در این راستا انجام شده است می‌توان به کتاب‌های «دراسات فی الشاهنامه» از طه ندا؛ «القصة فی الأدب الفارسی و جولة فی الشاهنامه» اثر امین عبد الحمید بدوی؛ «الشاهنامه، ملحمة الفرس الکبری» از سمیر مالطی؛ و «ملاحم و اساطیر خالدة: جلجامش-الشاهنامه»، از کامل مجدی اشاره کرد.

علاوه بر آثار یاد شده، مقاله‌های «فردوسی و شاهنامه» از عبد الوهاب عزّام؛ و «الفردوسی» از عبد الحمید العبادی و «فردوسی و شاهنامه» از مرتضی فاضلی ایرانی از برجسته‌ترین گفتارهایی هستند که به این موضوع پرداخته‌اند؛ در پی این پژوهش‌ها شاهنامه توانست تا حدودی ارزش و اعتبار خود را در ادبیات معاصر عربی بازیابد.

همچنین از محققان فارسی زبان نیز پژوهش‌هایی در این راستا انجام شده است که مختصر و فهرست‌وار است که از جمله آنها می‌توان به مدخل «شاهنامه در جهان عرب» در دانشنامه ادب فارسی و مدخل «بنداری» در دائرة المعارف بزرگ اسلامی اشاره کرد.

اینک سؤال این است که چرا شاهنامه در ادبیات عربی جایگاه واقعی خود را به دست نیاورده است و با وجود اینکه به بسیاری از زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است، به گونه‌ای منظوم و کامل به زبان عربی ترجمه نشده است. این در حالی است که ادبیات فارسی و عربی بسیار به هم نزدیکند و به‌عنوان نمونه از رباعیات خیام، پنجاه و شش ترجمه در زبان عربی می‌یابیم.

مقاله حاضر با عنوان شاهنامه در جهان عرب به بررسی موارد ذیل می‌پردازد:

۱. حکیم ابوالقاسم فردوسی
۲. راهیابی شاهنامه به جهان عرب
۳. رد پای شاهنامه در ادبیات عربی
۴. عوامل کمرنگ بودن شاهنامه در ادبیات عربی

حکیم ابوالقاسم فردوسی

حکیم ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان‌های ملی و از جهت دمیدن روح به کالبد زبان فارسی، بی‌تردید از برجسته‌ترین شاعران ایران زمین است. او یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب و از مفاخر نام‌آور ملت ایران است. به سبب همین عظمت مقام، زندگی او همانند سایر بزرگان با افسانه و روایات مختلف آمیخته شده است. اما افسوس که شخصیتی بدین بزرگی و مقام، شرح حال و زندگی‌اش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما آشکار است، اندکیست از بسیار. اغلب پژوهشگرانی که به پژوهش در زمینه زندگی فرزانه توس پرداخته‌اند، با توجه به شواهدی که در جای جای شاهنامه نمایان است، زمان تولد او را سال ۳۲۹ هـ دانسته‌اند (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل فردوسی)؛ هرچند برخی سال ۳۲۳ هـ را نیز صحیح شمرده‌اند (فروزانفر، ۱۳۵۰: ۴۵). «زادگاه وی روستای «پاژ» از توابع «طبران» است. نظامی عروضی سمرقندی در کتاب «مجمع النوادر یا چهار مقاله» خویش چنین آورده است: «استاد ابوالقاسم از دهاقین «طوس» بود. از دهی که آن را «پاژ» خوانند و از ناحیت طبران بزرگ؛ دهی که از آن هزار مرد بیرون آمد. او در آن ده شوکتی تمام داشت؛ چنانکه به دخل آن ضیاع از امثال خود بی نیاز بوده است» (نظامی عروضی، ۱۳۴۸: ۷۵).

«فردوسی از نجیب زادگان و دهقانان طوس به شمار می‌رفت؛ در آن دوره طبقه دهقانان دارای املاک و اموال بسیاری بودند و در میان مردم آن زمان مقام بلندی داشتند. در واقع دهقانان طبقه اشراف کشاورزی را تشکیل می‌دادند که نفوذ بسیاری در میان مردم داشتند. آنها به فرهنگ ایرانی علاقه‌مند بودند و سعی داشتند که داستان‌ها و رویدادها و حماسه‌های پیشینیان خویش را زنده نگه دارند و آن را سینه به سینه به نسلی دیگر انتقال دهند» (شیرانی، ۱۳۷۴: ۵۸).

راهیابی شاهنامه به جهان عرب

حکیم فرزانه طوس، ادیبی است که در میان ایرانیان به‌عنوان شاعر ملی و مظهر وطن دوستی معرفی شده است. وی الگویی از فرهنگ والای قوم ایرانی است که در شرق و غرب عالم به چنان شهرتی دست یافته که مرزهای فرهنگ و ادب ملی را درنوردیده و در عرصه ادبیات جهانی جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. همچنین اثر گران سنگ او، شاهنامه نه تنها در اروپا بلکه در شرق نیز از اهمیت و اعتبار والایی برخوردار است. ترجمه شاهنامه به زبان های هندی، پاکستانی، ازبکی و اردو نمونه‌ای از این اعتبار است.^(۳)

در زبان عربی نخستین^(۴) اهتمام ویژه به شاهنامه به قرن هفتم هجری، حدود سال ۶۲۰ هـ تا ۶۲۱ هـ باز می‌گردد؛ زمانی که فتح بن علی بنداری اصفهانی در دمشق و به فرمان سلطان ملک معظّم عیسی، پسر ملک عادل ایوبی به کار ترجمه شاهنامه به زبان عربی پرداخت. «اما وی تنها دو سوم کتاب شاهنامه را ترجمه منثور کرد؛ چرا که خواسته بود رویدادهای شاهنامه را خلاصه و عاری از وصف‌های طولانی شاعرانه و هر آنچه وابسته به تفصیل دقیق می‌شود برای خوانندگان عرب زبان عرضه کند» (البنداری، ۱۳۸۰: ۹).

بنداری برخی از بخش‌های شاهنامه را حذف کرد:

۱. فصلی که فریدون خود را آزمود، کشتن پادشاه یمن برای از راه بدر کردن پسران فریدون، داستان منوچهر، کشتن پیل سپیدار، رفتن رستم به کوه سپیدار، داستان کاووس کشانی، داستان رستم و اسفندیار، اندرز زال به رستم.

۲. برخی رویدادهای فصل‌ها؛ مانند آنچه میان رستم و ترکمانان گذشت، بیان اینکه زن گیو همان دختر رستم است که با پدر خوانده خود، زمانی که شوهرش برای یافتن کیخسرو رفته بود به توران سفر کرد.

۳. بیشتر سرآغاز فصل‌ها که سروده فردوسی یا اندرز و عبرت از گردش سپهر است، مانند سرآغاز داستان سهراب که سراینده از مرگ جوانان و حکمت آن سخن رانده است.

۴. نامه‌ها، خطبه‌های طولانی و وصیت‌ها.

۵. ستایش سلطان محمود.

۶. اوصاف رزم‌ها، سفرها و حیوانات.

بنداری در ترجمه خود از کتاب‌های تاریخی چون طبری، حمزه اصفهانی و مسعودی برای بیان روایاتی جز آنچه فردوسی یاد کرده یا رویدادهای که بدان نپرداخته بهره برده است (البنداری، ۱۹۳۲: ۲۷). بدین ترتیب از اهمیت شاهنامه کاست و ارزش‌های هنری و زیبایی‌شناختی آن را فرو گذارد و آن را به یک کتاب تاریخی تبدیل کرد که نمی‌توانست از نظر ادبی منبع الهام برای شاعران عرب باشد؛ سلیمان بستانی مترجم ایلید می‌گوید: «ترجمه بنداری از شاهنامه به بیراهه رفت و تنها ردپایی از آن در کتاب‌های تاریخی بر جای ماند و در میان ادیبان، کسی را نمی‌یابیم که سخن قابل ذکری از آن برای ما نقل کرده باشد (بستانی، ۱۹۹۴: ۷۴).

هر چند ادبیات عربی از زمان ترجمه بنداری در قرن هفتم با شاهنامه آشنا شد، اما تأثیر چشمگیری از آن نپذیرفت. در سال ۱۹۳۲ پژوهش‌های جدیدی درباره شاهنامه در میان پژوهشگران و ادبای عرب آغاز گشت. عبد الوهاب عزام، ادیب مصری، پس از تحقیق گسترده، ترجمه بنداری را دوباره منتشر کرد و مقدمه‌ای در صد صفحه بر آن افزود که در آن درباره زندگی فردوسی، شخصیت‌های داستان‌های او، ملت‌هایی مانند روم، هند، یونان و اعراب سخن راند و در پایان نیز فصلی را به بنداری، ارزش ترجمه او و جایگاه تاریخی و ادبی‌اش اختصاص داد. این موضوع با نوعی شگفتی از سوی رسانه‌ها دنبال شد و پژوهشگران نیز علاوه بر شاهنامه به کل ادبیات فارسی اهتمام ورزیدند و در پی آن در مجلات ادبی همچون «الهلل»، «المقتطف» و «الرساله» مقاله‌های بسیاری را از این ادیب برجسته با موضوع شاهنامه به چاپ رساندند.

در سال ۱۹۳۴ جشن هزاره فردوسی در تهران و توس برگزار شد و عبدالوهاب عزام و عبدالحمید العبادی از مصر، جمیل صدقی الزهاوی و حامد صراف از عراق؛ از برجسته‌ترین نویسندگان و تاریخ نگاران جهان عرب بودند که به این کنگره دعوت شدند (جمال الدین، ۲۰۰۰: ۹۷). سخنرانی‌ها و اشعاری که ایشان در جشن هزاره فردوسی ایراد کردند در مجلات عربی به چاپ رسید. همچنین مقالاتی از پژوهشگران و صاحب‌نظران اروپایی و ایرانی پیرامون شاهنامه منتشر شد.

عبدالوهاب عزام در مجله «الرسالة» مقاله‌ای با عنوان «الشاهنامه» منتشر کرد، که در حقیقت همان سخنرانی او در جشن هزاره فردوسی است. وی در این مقاله به مقایسه شاهنامه با ایلید می‌پردازد و درجه اهمیت شاهنامه را نزد ملل شرق بسی والاتر از ایلید اروپاییان می‌داند. او فردوسی را شاعر اخلاق می‌خواند و ابراز می‌دارد که وی شاعری است که از روزگار خود و ادوار حیاتی‌اش تجربیات نیکو آموخته و از وقایع مذکور در کتاب خود پندها و اندرزهای اخلاقی استخراج کرده است. عزام در این مقاله به ترجمه بنداری و ترجمه‌های دیگر به زبان‌های ترکی و انگلیسی اشاره می‌کند و امیدوار است که اهتمام به شاهنامه نزد ملل شرق بیش از پیش صورت پذیرد (عزام، ۱۹۳۴: شماره ۶۹: ۱۷۷۵). یک سال بعد نیز مقاله‌ای با عنوان «بین القاهرة و طوس» را منتشر کرد. این مقاله شرح سفر او به تهران و توس و شرکت در جشن هزاره فردوسی است (همان، ۱۹۳۵: شماره ۸۴: ۲۲۶ - ۲۲۵).

عبدالحمید العبادی نیز مقاله‌ای دو قسمتی در مجله «الرسالة» با عنوان «الفردوسی» منتشر کرد و در آن به بیان دلایل بزرگداشت فردوسی میان ایرانیان و ملل دیگر پرداخت و هنر فردوسی را در سرودن شاهنامه ستود. وی درباره فلسفه اخلاقی شاهنامه می‌گوید: فلسفه اخلاقی شاهنامه بر چهار رکن ایمان، واجبات، پاکی دل و زهد استوار است (العبادی، ۱۹۳۵: شماره ۸۳: ۱۷۰ - ۱۶۷ و شماره ۸۴: ۲۲۴ - ۲۲۱).

مرتضی فاضلی ایرانی نیز مقاله‌ای در مجله «المقتطف» در سال ۱۹۳۴ منتشر کرد. وی در این مقاله با عنوان «فردوسی و شاهنامه» بیان می‌کند که، هر ملتی به ادبیات و خصوصیات شعری‌اش داناتر و در شناخت سره از ناسره‌اش تواناتر است. (فاضلی ایرانی، ۱۹۳۴: شماره ۸۵: ۲۲۷ و ۲۸۰ و ۳۹۵). اما نیاز به ترجمه منظوم شاهنامه همچنان

احساس می‌شد، تا اینکه میرزا حسن خان خلیلی از زبان‌شناسان ایرانی و مسئول روزنامه «اقدام» فارسی، در مجله «المقتطف» در سال ۱۹۳۴ بخشی از شاهنامه را به عربی ترجمه کرد. وی آن را به شیوه ترکیب بند فارسی یا موشحات عربی ترجمه کرد. بخشی که او با عنوان «مِن کتاب بيران أحد قوَاد ترک الی گودرز احد امراء الفرس»^(۵) ترجمه کرده است در پی می‌آید:

أَنْذِرُوا بِيْرَانَ بِالْمَوْتِ وَمَا	مِنْ يَدِ الْمَوْتِ مَفْرَ لَوْ دَرِي
فَانْبِرِي يَحْتَالِ حَقْنَا لِلدِّمَا	و دَعَا كَاتِبَه كِي يَسْطَرَا
قَالَ: فَأَبْدَأُ حَامِدًا رَبَّ السَّمَا	وَاسْتَعِذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الْوَرِي
أَنَا أَرْجُوكَ الْهَيِّ كَرْمَا	و فَوَادِي مُعْلَنَ مَا اسْتَتْرَا
أَنْ تُبَيِّدَ الْحَرْبَ مِنْ لَوْحِ الْوَجُودِ	و تُزِيلَ الضَّغْنَ عَنِ قَلْبِ الْجَنُودِ

(جمال الدين، ۲۰۰۰: ۱۰۰)

«- پیران را به مرگ بیم دهید که هیچ گریزی از مرگ نیست، اگر او را در یابد.
- پس به چاره جویی برای پیشگیری از خونریزی پرداخت و کاتبش را فرا خواند تا بنویسد.
- گفت: با حمد و سپاس پروردگار عالمیان شروع کن و از شر مردمان به خدا پناه ببر.
- پروردگارا! من به بخشنده‌گی و بزرگواری تو امید دارم و قلبم آنچه پوشیده است را آشکار می‌دارد.
- و امید دارم که تو جنگ را از صحنه وجود محو کنی و کینه و دشمنی را از قلب سربازان بزدایی.»

در سال ۱۹۸۵ نیز محمد رجب النجار «سیره فیروزشاه یا الروایة الشعبية العربية للشاهنامه الفارسیة» را در مجله «عالم الفكر» منتشر کرد. وی به تحقیق درباره این سیره که یکی از حماسه‌های ملی عربی است و در قرن پنجم نگاشته شده است پرداخت. او بیان کرد که این سیره، ترجمه منثور و آزاد یکی از حوادث شاهنامه است (همان: ۸۹).
از دیگر پژوهش‌هایی که در این اواخر در زمینه شاهنامه انجام گرفته است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. دراسات فی الشاهنامه، از طه ندا، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اسکندریه.

۲. القصة فی الادب الفارسی و جولة فی الشاهنامه، از امین عبدالحمید بدوی.
۳. مختارات من الشعر الفارسی، از غنیمی الهلال.
۴. الشاهنامه، ملحمه الفرس الكبرى، از سمیر مالطی. این کتاب نیاز خواننده عرب زبان را در شناخت اساطیر شاهنامه برطرف می‌کند.
۵. الأيام الطوال فی حیاة ابی القاسم الفردوسی، از خالد محیی الدین البرادعی.
۶. ملاحم و اساطیر خالده، جلجامش^(۶)/ الشاهنامه، اثر مجدی کامل. در این کتاب داستان‌های شاهنامه به طور کامل با شرح و توضیح عربی آمده است. نویسنده حدود سیصد صفحه از کتاب را به شاهنامه و قصه‌هایش اختصاص داده است (کامل، ۲۰۰۹: ۲۰۹ به بعد).
۷. فنون الشعر الفارسی، از إسعاد عبدالهادی قنديل. نویسنده در این کتاب گفتار مفصلي درباره شاهنامه و شخصیت فردوسی نگاشته است. همچنین وی در این کتاب برخی ابیات شاهنامه را در متن آورده و در پاورقی به ترجمه عربی آن پرداخته است. به‌عنوان نمونه داستان «ضحاک با پدرش» را این گونه آورده است:
یکی بود اندر آن روزگار زدشت سواران نیزه گذار
گرانمایه، هم شاه و هم نیک مرد ز ترس جهاندار، با باد سرد
«قصه ضحاک مع أبیه»:
كان هناك في ذلك العصر رجلاً من بادية الفرسان، أصحاب الرماح النافذة
عالي القدر، ملكا، و رجلا طيبا أيضا وكان ريحُه باردةٌ من خشية الله
(قنديل، ۱۹۸۱: ۱۴۸-۱۲۲)

رد پای شاهنامه در ادبیات عربی

با عنایت به آنچه گذشت درمی‌یابیم که حماسه فردوسی هر چند در راهیابی به ادبیات عربی با مشکلات و موانعی روبرو بوده است و تا زمان حاضر نیز به اندازه حماسه ایلید به آن نفوذ نکرده؛ ادیبان عرب جرعه‌هایی از این چشمه سرشار را به شکل

مستقیم یا غیر مستقیم، در دو قرن اخیر برگرفتند؛ همانند عبد القادر مقدّم، شاعر مغربی که می‌گوید:

أبا العرائس أدعوه و أرمقه فوق الملاحم، مرتقی دام مرتقبا
من يوم كنتُ صبياً، و هو لي مثل كم ذا أناجيه، بدرأ يلهم الأدبا
(مقدم، ۱۹۷۶: ۱۲)

«- ای عروس خوب رویان! که او را فرا می‌خوانم و چون جایگاه والایی که پیوسته چشم انداز و کرانه دوردست دیدگان است، از فراز حماسه‌ها بدو چشم می‌دوزم.

- از زمانی که کودکی بیش نبودم، او اسوه و الگوی من بود. چه بسیار با او همچون ماه تمامی که الهام بخش ادیبان است، نجوا کردم».

جمیل صدقی زهاوی، از شعرای پر آوازه معاصر عربی، اعتراف می‌کند که در شعر و نثر هرچه دارد از فردوسی برگرفته است:

أنت في سفرک البليغ نبی و کتاب الملوک من معجزاتک
کل ما عندنا من النظم و النثر قبسنا من سنی آیاتک
(الزهاوی، بی تا: ج ۱: ۶۹۵)

- تو در کتاب مقدس شیوا و رسایت، پیامبری و شاهنامه از معجزات توست.

- هر آنچه از شعر و نثر نزد ماست، از نور آیات تو برگرفته‌ایم.

اعتراف این دو شاعر برجسته، گویای این حقیقت است که شاهنامه تأثیر معنوی و زیبایی شناختی بر ادب عربی داشته است. در ادامه مقاله برخی از نمونه‌های شعری و نثری را که به گونه‌ای آشکار و مستقیم متأثر از فردوسی و شاهنامه است می‌آوریم:

از جمله آثاری که تحت تأثیر داستان‌های شاهنامه نگاشته شده است، می‌توان به دو نمایشنامه از فرید ابوحدید از پیشگامان و فراخوانان به شعر مُرسل^(۷) اشاره کرد. «وی داستان «رستم و سهراب» را در سال ۱۹۱۸ با استفاده از ترجمه انگلیسی «ماتیو آرنولد» به شعر مرسل عربی ترجمه کرد و پس از خواندن ترجمه شاهنامه، دیری نپایید که نمایشنامه‌ای دیگر با عنوان «خسرو و شیرین» نگاشت که در مجله «الرسالة» منتشر شد. متأسفانه این نمایشنامه چون در دسترس خوانندگان قرار نگرفت، در ادبیات عربی

تأثیر چندانی نداشت» (جمال‌الدین، ۲۰۰۰: ۱۰۳). «حسن زیات» با نگارش مقاله‌ای در «مجله‌الرساله» به نقد این نمایشنامه پرداخت (زیات، ۱۹۳۴: ۴۷۸).

می‌توان در این زمینه به قصائدی نیز اشاره داشت که درباره‌ی فردوسی سروده شده‌اند، که دو چکامه از آنها به مناسبت جشن هزاره‌ی فردوسی در سال ۱۹۳۴ سروده شده است. عبدالوهاب عزّام قصیده‌ای سی و پنج بیتی در بحر متقارب با عنوان «علی قبر الفردوسی» سرود و آن را در مجله‌الرساله به چاپ رساند؛ این قصیده با این ابیات دلکش آغاز می‌شود:

أبالقاسم إسمع ثناء الوفود تنظّم فيك عقودُ الدُرّ
أبالقاسم إسمع نشيد الخلود يُرتلّه فيك كلُّ البشر
أبالقاسم إسمع لسان الزمان بخُلدك و هو الضنين، أقر
(عزّام، ۱۹۳۴: ۱۸۳۱)

«ای فردوسی! ستایش و تقدیر فرستادگان ادیب را بشنو که در مدح تو، رشته‌های مروارید به نظم کشیده‌اند.

- ای فردوسی! ترانه‌ی جاودانگی را بشنو که مردمان با آواز نیکو در سراسر گیتی آن را بر می‌خوانند.

- ای فردوسی! کلام روزگار را در جاودانگی‌ات بشنو، با آنکه روزگار در بخشش جاودانگی بخل می‌ورزد؛ ولی به شهرت و جاودانگی تو اعتراف می‌کند».

دیگر قصیده، سروده‌ی جمیل صدقی زهاوی است، که آن را در مراسم جشن توس برخواند. این چکامه در هشتاد و چهار بیت سروده شده و مجله‌الرساله آن را منتشر کرده است:

أنت في شعر كان فتحا مبينا واحد من أولئك الخالدين
بعد ألف من السنين أتينا فردوسى مُحْتفلين
(الزهاوى، بی‌تا: ۶۹۳)

«تو در شعری که پیروزی درخشانیست یکی از جاودانگانی.

- ای فردوسی! ما پس از هزار سال آمده‌ایم تا برای تو جشن بگیریم».

این قصیده در دیوان زهاوی با عنوان «أتینا مُحْتَفِلین» آمده است. در کتاب «هزاره فردوسی» که در سال ۱۳۶۳ هـ به چاپ رسید، شعری از زهاوی که به زبان فارسی نیز تسلط داشت با عنوان «پس از هزار سال» منتشر شد:

بفردوسی از من سلامی برید پس از عرض حرمت پیامی برید
(جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۲: ۳۱۲)

از دیگر سروده‌ها در این راستا، قصیده «من شاعر الأرز»^(۸) الی شاعر طوس، «الفردوسی» از شاعر لبنانی، شبلی الملائط می‌باشد که در سال ۱۹۶۱ م در مجله «الدراسات الأدبیه» به چاپ رسید. وی این قصیده را به فردوسی تقدیم کرد:

مَنْ لِلبَّيَانِ الْفَارَسِي بِحِجَّةٍ شهباء قاطعة لكل جدال
أَوْ لَيْسَ شَاعِرَ فَارِسٍ قَامُوسِهَا و لسانها و جواب كل سؤال
طَوْرًا تَرَى سَيْرَ الْمَلُوكِ وَ تَارَةً يلقى عليك وقائع الأبطال
وَ يَقْصُ أَحْيَانًا عَلَيْكَ خِرَافَةً فِي مَنْطِقِ عَذْبِ الْمَقْبَلِ حَالٍ
وَ عَقَائِدِ الْعَجْمِيِّ فِي أَرْبَابِهِ وَ غَرَائِبِ الْعَادَاتِ وَ الْأَفْعَالِ
بِمَلَا حَمٍ تَبْدُو الْيَكَّ طَوِيلَةً فَإِذَا قَرَأْتَ فَهِنَّ غَيْرِ طَوَالٍ
(الملائط، ۱۹۶۱: ۳۰۴)

«چه کسی می‌تواند در زبان فارسی، بیانی با برهانی استوار و روشن در هر مناظره‌ای داشته باشد؟»

- آیا شاعر فارسی، قاموس و زبان آن و پاسخ هر پرسشی نیست؟!؛
- گاه سرگذشت پادشاهان را می‌بینی و گاه پیکار پهلوانان را به تو می‌نمایاند.
- گاه خرافه و افسانه‌ای را به گونه‌ای منطقی و شیرین که مورد قبول واقع شود، بر می‌خواند.
- و باورهای ایرانیان از خدایانشان و آداب و رسوم و کارهای شگفت.
- با حماسه‌هایی که در نظرت بلند و طولانی می‌نماید؛ ولی چون آنها را بخوانی طولانی نیستند».

اخطل صغیر، شاعر لبنانی نیز در دیوان خود شعری با عنوان «فردوسی» دارد؛ وی در این قصیده آورده:

أشرق أبالقاسم كالشمس مرتجلاً أنشودة النور إن الله موحياً
وأسكب لنا خمرة الفردوس تعصرها مراشف الحور و اشرب فى أوانيها
لقد رويت... فهل من فضلة بقيت فى الكأس؟ أفعلها فى النفس باقيها
(الخورى، ۱۹۹۳: ۷۳)

«ای فردوسی! بدرخش همچو خورشیدی که سرود نور الهام شده را فی البداهه می خواند.
- برای ما از شراب بهشتی که زیبا رویان فشرده اند، بریز و در جامش بنوشان.
- سیراب کرده ای... آیا در جام اندکی برجای نهاده ای، تا آن را بنوشم؟ تمامی موضوع های
نیکوی شعر را در نور دیده ای و موضوعی بر جای ننهادی تا شاعری همانند من آن را بپیماید».
قصاید دیگری علاوه بر آنچه اشاره شد، درباره فردوسی، یا تحت تأثیر معنوی و
زیباشناختی شاهنامه سروده شده است. از جمله آنها چکامه ای از شاعر مغربی، عبدالقادر
مقدم است که در مجله «دعوه الحق» با عنوان «الفردوسی الشاعر العظيم او شهيد
المجد» چاپ شد. وی در این قصیده خطاب به فردوسی می گوید:
أبا الملاحم أهديت النهى عجبا أتحتت بالفن منه الفرس والعربا
(جمال الدين، ۲۰۰۰: ۳۵)
«ای پدر حماسه ها! تو خردها را شگفت زده کردی و هنر حماسه سرایی را به ایرانیان و عربها
هدیه دادی».

خلیل مطران نیز از جمله شاعرانی است که به تقلید از داستان «کسری و بزرگمهر»
فردوسی، قصیده ای با عنوان «مقتل بزرگمهر» سرود. وی در ابتدای قصیده آورده است:
کسری پادشاهی عادل بود و بدون درگیری و جنگ حاکم مطلق شد. این قصیده یکی از
جنایاتی را که در حق حاکمان عادل روا شده است به تصویر می کشد و بیان می دارد که
اگر حال پادشاهان عادل اینگونه باشد، پس حال پادشاهان ظالم چگونه خواهد بود؟
سجدوا لكسرى اذ بدا إجلالاً كسجودهم للشمس اذا تتلألاً

* * *

يا يومَ قتل «بزرگمهر» و قد أتوا فيه يُلبّون النداء عجلاً
(مطران، بی تا: ۴۸۷ - ۴۸۶)

«- هنگامی که کسری بر ایوانش آشکار گردید، برای بزرگداشت او کرنش کردند، همانگونه که بر خورشید چون بدرخشد سجده می‌کنند.
- چه روزی بود روز کشته شدن «بزرگمهر» که شتابان برای کشتنش آمدند، تا فرمان کسری را اجابت کنند».

هنگامی که این اشعار را بررسی می‌کنیم، در می‌یابیم که تمامی آنها، فردوسی و شاهنامه‌اش را بزرگ می‌دارند. همگی این شاعران، از فردوسی به‌عنوان شاعری بزرگ و الگویی بی‌همتا یاد می‌کنند. یکی او را پیشوای شعر می‌نامد و دیگری شاهنامه‌اش را معجزه می‌خواند؛ اما با تمام بزرگ‌داشتی که شاعران عرب نسبت به فردوسی دارند، جای بسی شگفتی است که داستان‌های شاهنامه در آثار آنها به ویژه آثار شاعرانی چون احمد شوقی که شعرش دارای رنگ و بویی حماسی است بازتابی ندارد و ردّ پای ملموس و آشکار از شاهنامه و داستان‌هایش در شعر عربی دیده نمی‌شود؛ به ویژه در دوره‌ای که شاعران عرب تلاش داشتند از نمادهای اسطوره‌ای در گذر از واقعیت به سوی جهان جادویی و خیالی با پدیده‌هایی مبهم بهره‌گیرند و شاهنامه می‌توانست در این راستا منبعی سرشار برای آنان باشد؛ ولی آنها نمادهای خود را از منابع روم و یونان برگرفتند؛ حال آنکه بسیاری از ادیبان و اندیشمندان عرب به زیبایی هنری شاهنامه معترف بوده‌اند.

ابن اثیر در گفتار منصفانه خود می‌نویسد: «عربها، هنگامی که شعر بلند صد یا هزار بیتی می‌سرایند، در شمار کمی از آن ابیات موفق عمل می‌کنند؛ اما می‌بینیم که ایرانیان در این امر از عرب‌ها پیشی گرفته‌اند. گاه شاعری از آنان یک کتاب را بطور کامل به شعر می‌نویسد و از آغاز تا پایان آن در نهایت فصاحت و بلاغت می‌باشد. فردوسی شاهنامه را که قرآن عجم است در شصت هزار بیت سرود و اهل فن معترفند که بهتر از آن پدید نیامده است؛ اما در زبان عربی چنین اثر بلند و زیبایی یافت نمی‌شود» (ابن الاثیر، ۱۹۸۸: ۳۵۹-۳۵۸).

عوامل کمرنگ بودن نفوذ شاهنامه در ادبیات عربی

عوامل کمرنگ بودن نفوذ شاهنامه در ادبیات عربی را در موارد زیر می‌توان جستجو کرد:

- برخی ناقدان معاصر عربی به بهانه نوگرایی، ادیبان عرب را به الهام گرفتن از ادبیات غربی فرا می‌خواندند و این مطلب باعث می‌شد تا آنها بطور کلی از ادبیات کهن اسلامی دور شده و الگوهای برتر را در ادبیات غربی جستجو کنند. از جمله ایشان طه حسین است که نظر متعصبانه‌ای نسبت به ادبیات فارسی دارد. وی ادبیات فارسی را چیزی جز واکنش اجتماعی در برابر زبان عربی نمی‌داند و این ادبیات و شعر آن را، تحت تأثیر ادبیات عربی و اوزان شعر عربی می‌داند. وی حتی شاهنامه را تحت تأثیر ادبیات عربی و اوزان شعر عربی می‌داند و معتقد است وزن مقاربی که فردوسی برای سرودن شاهنامه از آن بهره برده است، وزنی است عربی و باید شاهنامه را انعکاس و جلوه‌ای از ادبیات عرب دانست (طه حسین، ۱۹۵۰: ۱۹).

اما دیری نپایید که ابراهیم آنیس این ادعا را باطل کرد و توضیح داد که وزن مقارب در مبنای عروضی عرب اصالت ندارد (آنیس، ۱۹۶۵: ۱۴). هرچند ابراهیم آنیس این ادعا را باطل کرد؛ شاید نظر متعصبانه طه حسین در کم توجهی ادیبان عرب به شاهنامه بی‌تأثیر نباشد.

- سبب دیگر در کم توجهی ادیبان عرب به شاهنامه، منشور بودن ترجمه بنداری، به همراه حذف یک سوم از مفاهیم شاهنامه و تهی ساختن آن از برخی ویژگی‌های ادبی و هنری می‌باشد. در واقع بنداری در اثرش تنها به مجموعه‌ای از وصف‌های رزمی توجه کرده و هنر گران‌سنگ شاعرانه فردوسی را وانهاده است؛ بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که چنین ترجمه‌ای تأثیر شایانی داشته باشد. سلیمان بستانی در مقدمه ترجمه «پلیاد» به این مورد اشاره کرده، می‌نویسد: «زمانی که شعری ترجمه منشور شود زیبایی خود را از دست می‌دهد و این در مورد ترجمه شاهنامه نیز صدق می‌کند» (البستانی، ۱۹۹۴: ۷۴).

- دلیل دیگر، موضوع و زمینه حماسه‌سرایی است که در میان عرب‌ها وجود نداشت تا آنها در این زمینه به سرودن شعر بپردازند. مهم‌ترین عنصر حماسه، پهلوانی شگرف در

میان ملتی است که با مردمی دیگر به مبارزه و پیکار می‌پردازند و این مبارزه در میان عرب‌ها به مبارزه میان قبائل محدود می‌شد که می‌تواند سببی در عدم استقبال عرب‌ها از حماسه فردوسی باشد. البته عرب‌ها چندین بار با ایرانیان وارد جنگ شدند؛ ولی با توجه به موضوع شاهنامه و اینکه در صحنه‌هایی از آن، درگیری ایرانیان با عرب‌ها را توصیف می‌کند، خود می‌تواند دلیلی بر کم توجهی آنان به شاهنامه باشد.

- باید افزود که شاید چند بیت غیر معتبری که در برخی نسخه‌های شاهنامه یافت می‌شود که به نظر می‌رسد رنگ و بوی شعوبی‌گری دارد، می‌تواند یکی از دلایل کم توجهی ادیبان جهان عرب به شاهنامه باشد.

نتیجه‌گیری

گرچه کتاب‌ها، مقاله‌ها و پژوهش‌هایی درباره شاهنامه توسط ادیبان و شاعران برجسته جهان عرب نوشته شده است؛ به نظر می‌رسد فردوسی در ادبیات عربی از جایگاه شایسته‌ای همانند دیگر شاعران برجسته ادبیات فارسی همچون مولوی، خیام و سعدی برخوردار نگردیده که جا دارد در این زمینه تلاش‌هایی از جانب ما ایرانیان برای شناساندن فردوسی و حماسه برجسته‌اش، شاهنامه، انجام گیرد و شایسته است ترجمه منظوم و کاملی از شاهنامه به عمل آید تا این اثر گرانسنگ، تأثیر هنری و حماسی بیش از پیشی در ادبیات عربی داشته باشد.

البته کم‌رنگ بودن نفوذ شاهنامه در ادبیات عربی به دلایلی در بطن خود این ادبیات باز می‌گردد که از جمله آنها می‌توان به بحث ملی‌گرایی در شاهنامه و تقابل ادبیات عربی با این موضوع و غربگرایی مفرط ادیبان عرب اشاره داشت، و اینکه زمینه حماسه در ادبیات عربی یافت نمی‌شود؛ بنابراین آنان چندان توجهی به ادبیات حماسی دیگر ملت‌ها نشان ندادند. چنان‌که ایلیادِ هومر نیز در عصر حاضر توسط سلیمان بستانی به عربی ترجمه منظوم گردیده است.

پی‌نوشت

- ۱- او در اصفهان زاده شد و در همان‌جا پرورش یافت. در سال ۶۲۰ هـ به شام رفت و به دربار عیسی بن ملک عادل ابی‌بکر بن ایوب پیوست. وی تاریخ سلاجقه را که عمادالدین اصفهانی از فارسی به عربی ترجمه کرده بود، مختصر کرد.
- ۲- دکتر عبد الوهاب عزّام در سال ۱۸۹۴م چشم بر جهان گشود. او در الازهر درس خواند و سپس به لندن سفر کرد و در مدرسهٔ زبان‌های شرقی به تحصیل پرداخت. پس از بازگشت از لندن، پایان‌نامه‌اش، با عنوان «شاهنامه در ادبیات فارسی» را در قاهره به پایان رسانید. وی به خوبی با فرهنگ عربی اسلامی آشنایی داشت و در تمامی آثارش دعوت به اسلام و فضایل و تعالیم آن را می‌یابیم.
- ۳- برای اطلاع بیشتر در این زمینه، ر.ک: ستوده، ۱۳۷۴: ۶۵۸-۵۷۱؛ رزمجو، ۱۳۸۱: ۳۴۳؛ نفیسی، ۱۳۱۳، شماره ۵: ۴۷۲-۴۶۸
- ۴- با توجه به این که از ترجمهٔ شاهنامه اثرالملک نیشابوری، متنی به دست نرسیده است؛ بنابراین نمی‌توان این ترجمه را، که فقط ذکری از آن آمده است، به‌عنوان نخستین ترجمه از شاهنامه به شمار آورد.
- ۵- نامهٔ «پیران» یکی از فرماندهان ترک به «گودرز» فرمانده ایرانی.
- ۶- حماسهٔ گیل‌گمش یکی از کهن‌ترین حماسه‌ها و آمیخته با رخدادهای شگفت است که قدمت آن به سه هزار سال پیش از میلاد باز می‌گردد. این حماسه «اکدی» در مجموع سه هزار و چهار صد و شصت سطر می‌باشد که شرح زندگی «گیل‌گمش» یکی از قدیمی‌ترین پادشاهان «اوروک» است (نوفل، ۱۹۷۰: ۱۰-۹؛ شاملو، ۱۳۸۶: ۸).
- ۷- شاعر در شعر مرسل همانند شعر آزاد، مقید به قافیه نیست و نیز همانند شعر منثور یا «قصیدهٔ نثر»، مقید به وزن نیز نمی‌باشد (یعقوب، بی‌تا: ۷۴۸).
- ۸- از شاعر سرزمین درخت سرو به شاعر توس. «أرز» نام درخت سرو است که در لبنان فراوان یافت می‌شود و نماد پرچم این کشور نیز است. سرو را بدان جهت که در زمین، استوار و سخت می‌گردد، در زبان عربی «أرز» نامیده‌اند.

منابع

- ابن الاثير، ضياء الدين (۱۹۹۸) المثل السائر في أدب الكاتب و الشاعر، تحقيق شيخ كامل محمد محمد عريضة، الطبعة الاولى، جلد ۲، بيروت، دارالكتب العلمية.
- بستاني، سليمان (۱۹۹۴) ايلياد هوميروس، الطبعة الاولى، {بى جا}، {بى نا}.
- البندارى، فتح بن على (۱۹۳۲) شاهنامه، با مقدمه، تحقيق و ويراستارى عبد الوهاب عزام، الطبعة الاولى، قاهره، لجنة التأليف و الترجمة و النشر.
- البندارى، فتح بن على (۱۳۸۰) شاهنامه، ترجمه عبد المحمد آيتى، تهران، انجمن آثار مفاخر فرهنگى.
- الخورى، بشار عبدالله (۱۹۹۳) شعر الأخطل الصغير، الطبعة الرابعة، بيروت، دارالكتاب العربى.
- الزهاوى، جميل صدقى (بى تا) ديوان، جلد ۱، الطبعة الاولى، بيروت، دارالعودة.
- ستوده، غلامرضا (۱۳۷۴) نيميرم از اين پس كه من زندهام، مجموعه مقالات كنگره جهانى بزرگداشت فردوسى، دانشگاه تهران، تهران.
- العبادى، عبدالحميد (۱۹۳۵) "الفردوسى"، مجلة الرسالة، قاهره، السنة ۳، العدد ۸۳: ۱۷۰-۱۶۷.
- العبادى، عبد الحميد (۱۹۳۵) "الفردوسى"، مجلة الرسالة، قاهره، السنة ۳، العدد ۸۴: ۲۲۴-۲۲۱.
- المقدم، عبد القادر (۱۹۷۶) "الفردوسى"، مجلة دعوة الحق، المغرب، العدد ۱۰: ۱۲.
- الملاط، شبلى (۱۹۶۱) "من شاعر الأرز الى شاعر طوس"، مجلة الدراسات الأدبية، لبنان، السنة ۳، العدد ۳: ۳۰۴.
- أنيس، ابراهيم (۱۹۶۵) موسيقى الشعر، الطبعة الاولى، قاهره، دارالمعارف.
- جمال الدين، محمد السعيد (۲۰۰۰) نقوش فارسية على لوحة عربية، الطبعة الأولى، قاهره، دار الثقافة للنشر.
- جمعى از نویسندگان (۱۳۶۲) هزاره فردوسى، شامل سخنرانی‌هاى جمعى از فضلى ايران و مستشرقان دنيا در كنگره فردوسى، تهران، دنياى كتاب.
- دهخدا، على اكبر (۱۳۷۷) لغت نامه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- رزمجو، حسين (۱۳۸۱) قلمرو ادبيات حماسى ايران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانى و مطالعات فرهنگى.
- زيات، حسن (۱۹۳۴) "خسرو و شيرين"، مجلة الرسالة، قاهره، السنة ۲، العدد ۳۷: ۴۷۸.
- شاملو، احمد (۱۳۸۶) گيل گمش، چاپ پنجم، تهران، چشمه.

- شیرانی، حافظ محمد خان (۱۳۷۴) در شناخت فردوسی، دکتر شاهد چوهدری، چاپ دوم، تهران، علمی فرهنگی.
- طه حسین (۱۹۵۰) من حدیث الشعر والنثر، الطبعة العاشرة، قاهره، الطبعة، دارالمعارف.
- عزام، عبد الوهاب (۱۹۳۴) "الشاهنامه"، مجلة الرسالة، قاهره، السنة ۲، العدد ۶۹: ۱۷۷۵.
- عزام، عبد الوهاب (۱۹۳۴) "على قبر الفردوسی"، مجلة الرسالة، قاهره، السنة ۲، العدد ۷۰: ۱۸۳۱.
- عزام، عبد الوهاب (۱۹۳۵) "بين القاهرة و طوس"، مجلة الرسالة، قاهره، السنة ۳، العدد ۸۴: ۲۲۶-۲۲۵.
- فاضلی ایرانی، مرتضی حسین (۱۹۳۴)، "الفردوسی و شاهنامه"، مجلة المقتطف، قاهره، السنة ۳، العدد ۸۵: ۲۲۷ و ۲۸۰ و ۳۹۵.
- فردوسی (بی تا) شاهنامه، با مقدمه و شرح حال محمد علی فروغی، تهران، جاویدان.
- فردوسی (۱۳۸۶) شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۵۰) سخن سخنوران، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- قفطی، جمال الدین علی بن یوسف (۱۹۸۸) المحمدون من الشعراء و اشعارهم، تحقیق ریاض عبدالحمید مراد، الطبعة الثانية، بیروت، دار ابن کثیر.
- قندیل، إسعاد عبد الهادی (۱۹۸۱) فنون الشعر الفارسی، الطبعة الثانية، بیروت، دارالاندلس.
- کامل، مجدی (۲۰۰۹) ملاحم و أساطیر خالدة، جلامش / الشاهنامه، الطبعة الاولى، دمشق، دار الكتاب العربی.
- مطران، خلیل (بی تا) دیوان، الطبعة الاولى، بیروت، دار نظیر عبود.
- نصرالله زاده، سیروس و عسکر بهرامی (۱۳۸۴) یشت فرزانیگی - جشن نامه دکتر محسن ابوالقاسمی، تهران، هرمس.
- نظامی عروضی (۱۳۴۸) چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی، چاپ تهران، ابن سینا.
- نقیسی، سعید (۱۳۱۳) "فردوسی شاعر جهان"، مجله مهر، س ۲، ش ۵: ۴۷۲-۴۶۸.
- نوفل، محمد نبیل (۱۹۷۰) ملحمة جلامش، الطبعة، قاهره، دار المعارف.
- یعقوب، ایمیل بدیع (بی تا) المعجم المفصل فی اللغة و الادب، الطبعة الاولى، بیروت، دارالعلم للملایین.